



ادبیات تطبیقی

درآہِ خدی خلی کوتاہ

بن ہاچینسون

ترجمہ ابو الفضل حری

ادبیات تطبیقی:
درآمدی خیلی کوتاه

Comparative Literature
A Very Short Introduction

Ben Hutchinson
Oxford University Press 2018

Persian translation published by
©Logos Publications 2022



ادبیات تطبیقی: درآمدی خیلی کوتاه

بن هاجینسون

ترجمه

ابوالفضل حری

عضو هیئت علمی دانشگاه اراک



سرشناسه: هاچینسون، بن، ۱۹۷۶-م. Hutchinson, Ben, 1976-

عنوان و نام پدیدآور:

ادبیات تطبیقی؛ درآمدی خیلی کوتاه/ مولف بن هاچینسون؛ ترجمه ابوالفضل حری

مشخصات نشر: لوگوس، ۱۴۰۱

مشخصات ظاهری: ۱۸۷ ص:، مصور، نقشه، نمونه، ۱۴/۵×۲۱/۵ س.م.

شابک: ۹۷۸-۶۲۲-۷۸۲۵-۶۲-۶

وضعیت فهرست‌نویسی: فیپا

یادداشت: عنوان اصلی: Comparative Literature A Very Short Introduction, 2018.

یادداشت: کتابنامه: ص. [۲۵۹]-۱۷۷.

موضوع:

ادبیات تطبیقی Comparative literature

ادبیات -- تاریخ و نقد

Literature -- History and criticism

شناسه افزوده: حری، ابوالفضل، ۱۳۵۱-، مترجم

رده‌بندی کنگره: PNA۷۱

رده‌بندی دیویی: ۸۰۹

شماره کتاب‌شناسی ملی: ۸۹۲۴۷۹۵

ادبیات تطبیقی: درآمدی خیلی کوتاه

بن هاچینسون، ترجمه دکتر ابوالفضل حری

طراح جلد: حسین راست منش		ویراستار: ع. رهنما
شمارگان: ۳۰۰	شابک: ۹۷۸۶۲۲۷۸۲۵۶۲۶	چاپ اول: ۱۴۰۱



برای مشاهده اطلاعات بیشتر کد بالا را اسکن کنید و به وبسایت نشر لوگوس مراجعه کنید.

قیمت: ۱۱۰۰۰۰ تومان

تمامی حقوق این اثر محفوظ است. تکثیر یا تولید مجدد آن کلاً یا جزئاً، به هر شکل اعم از چاپ، فتوکپی، اسکن، صوت، تصویر یا انتشار الکترونیک بدون اجازه مکتوب از نشر لوگوس ممنوع است.

ایمیل: info@irlogos.com

تماس با مرکز پخش: ۰۹۰۲ ۱۵۴۰۰۴۲

فروشگاه برخط لوگوس: www.irlogos.com

ترجمه این کتاب را به
یکی از یگانه مدیران تعامل فرهنگی ایران با جهان،
علی اصغر محمدخانی،
تقدیم می‌کنم.

فهرست مطالب

۱.....	مقدمه نویسنده بر ترجمه فارسی کتاب
۵.....	مقدمه مترجم
۷.....	سخنی درباره ترجمه
۱۱.....	فصل اول: استعاره‌های خوانش ادبیات تطبیقی
۱۶.....	روابط بین الملل
۲۰.....	مقایسه و مقابله
۲۵.....	ادبیات تطبیقی در سده بیست و یکم
۲۹.....	فصل دوم: طرز عمل و مبانی ادبیات تطبیقی
۳۱.....	موضوعات در برابر روش‌ها
۳۵.....	دوره‌های تاریخی در برابر حوزه‌های جغرافیایی
۴۲.....	نزدیک خوانی در برابر دورخوانی
۵۰.....	متون معیار در برابر نامعیار
۵۶.....	ژانرها در برابر سبک‌ها
۶۰.....	نویسندگان در برابر خوانندگان
۶۷.....	فصل سوم: تاریخچه و قهرمانان ادبیات تطبیقی
۶۹.....	فقه‌اللغه تطبیقی
۷۸.....	به سوی ادبیات جهان
۸۶.....	رشته ادبیات تطبیقی و نشر
۹۲.....	بحران «ذهنیت اروپایی»
۹۷.....	اندیشه‌ورزی در استانبول
۱۰۲.....	«ادبیات تطبیقی»، جهانی می‌شود
۱۰۷.....	فصل چهارم: رشته‌ها و مباحث ادبیات تطبیقی
۱۰۹.....	نظریه ادبی
۱۱۳.....	مطالعات فرهنگی
۱۱۹.....	پسااستعمارگری
۱۲۶.....	ادبیات جهان
۱۳۲.....	مطالعات ترجمه
۱۳۷.....	مطالعات نظریه دریافت و پذیرش

۱۴۳ فصل پنجم: آینده‌های ادبیات تطبیقی
۱۴۳ تعلیم امر سیاسی
۱۴۸ تعلیم امر زیبا
۱۵۵ منابع و خوانش بیشتر درباره ادبیات تطبیقی
۱۶۳ واژه‌نامه فارسی به انگلیسی
۱۶۹ واژه‌نامه انگلیسی به فارسی

مقدمه نویسنده بر ترجمه فارسی کتاب^۱

بنا بر تعریف، ادبیات تطبیقی یکی از بین‌المللی‌ترین و نیز ملی‌ترین، اگر نگوییم ملی‌خواه‌ترین رشته محسوب می‌شود: ادبیات، بسته به اینکه از چه منظری بدان بنگریم، خیلی متفاوت جلوه می‌کند. تاریخ، جغرافیا، و سیاست نقش‌های مهمی ایفا می‌کنند در پایه‌ریزی اینکه چه چیزی را چگونه مقایسه کنیم؛ در واقع، سنت‌های منطقه‌ای و فرهنگ‌های قاره‌ای، نه فقط تعیین‌کننده هستند بلکه از پیشاپیش تعیین می‌کنند که چه بخوانیم و اینکه چگونه آنچه را می‌خوانیم به متون مکتوب دیگر بخش‌ها و دیگر زبان‌های جهان، ارتباط دهیم. تطبیق‌گری، فرایندی فارغ از ارزش‌گذاری و بی‌طرفانه نبوده است.

خواننده فارسی نیز در پرتو این دیدگاه که تطبیق‌گری فرایندی فارغ از ارزش‌گذاری و بی‌طرفانه نیست، باید به این کتاب موجز و مختصر درباره ادبیات تطبیقی بنگرد: اینکه

۱. بن‌هاچینسون استاد ادبیات اروپا در دانشگاه کنت انگلستان است. چندین و چند کتاب و مقاله دارد. از آن جمله است: متأخربودگی و ادبیات اروپایی مدرن (۲۰۱۶)، ادبیات تطبیقی: موجز و مختصر (۲۰۱۶) و ذهنیت میان‌زندگانی (۲۰۲۰). وی عضو آکادمی اروپا و برنده جایزه فیلیپ لورهلیم است. مقالاتی هم برای مجلات ضمیمه ادبی تایمز و مرورادی نگاشته و آناش به چند زبان هم ترجمه شده است. م.

رشته بین‌المللی ادبیات تطبیقی در حال حاضر زیر سلطه رویکردهای انگلیسی-آمریکایی به «ادبیات جهان» قرار دارد؛ و دیگر اینکه فراموش نکنیم خود اصطلاح ادبیات جهان نیز که به همین دلیل گمراه‌کننده است، بی‌شک از ساختارهای قدرت گسترده‌تر در سطوح فرهنگ و سیاست خبر می‌دهد. وانگهی، از تکوین و تکون تاریخی ادبیات تطبیقی به مثابه رشته‌ای مدرن در خلال دو سده استعمارگری، امپریالیسم و اروپامحوری نیز خبر می‌دهد. این کتاب موجز و مختصر، داستان این دو سده را تعریف و بنیان‌های آن را وامی‌کاود.

خواننده فارسی، هم با این داستان آشنا و هم ناآشناست یا شاید، دقیق‌تر گفته باشم، آشنایی‌زدایی شده است؛ چون نویسندگان غربی با اختیارکردن چشم‌اندازی بیگانه و بیرونی، دیرگاهی است که از چشم‌انداز «فارسی» به مثابه شیوه‌ای برای آشنایی‌زدایی از فرهنگ اروپایی بهره گرفته‌اند؛ یونانیان باستان، چنان‌که هم هرودوت و هم آیسخولوس نشان داده‌اند، سرزمین پارس را میان‌بری به دیگری شرقی می‌پنداشتند. در عصر مدرن، سرزمین پارس هم از حیث مفهومی و هم ممکن خاص، نقشی مهم در ظهور ادبیات تطبیقی ایفا کرده است؛ مفهومی بدین معنا که مونتسکیو در کتاب نامه‌های ایرانی (۱۷۲۱) پیش‌نمونه پارس را نماینده سنت غیراروپایی تلقی می‌کند و ممکن خاص نیز بدین معنا که ویلیام جونز با مقایسه شعر فارسی و متناظرهای اروپایی آن (و در جست‌وجو برای آن زبان مشهور پیش‌نمونه هندواروپایی) از جمله یکی از پیش‌گامان رشته ادبیات تطبیقی آن چنان که در خلال سده نوزدهم شکل گرفت، به شمار می‌آید. با این حال، چشم‌انداز ناآشنای «فارسی»، حتی اگر خیلی خوش‌بینانه هم بنگریم، همیشه راهی برای درک بهتر چشم‌انداز آشنای اروپایی، یعنی راهی برای بازگشت نویافته به دغدغه‌ها و مسائل اروپایی بوده است. همان‌گونه که شخصیت ریکا در کتاب مونتسکیو می‌گوید: «ما فقط با بازگرداندن امور به خودمان، درباره آنها قضاوت می‌کنیم». از این رو، قویاً ضرورت دارد که کتاب [شرق‌شناسی] ادوارد سعید را بخوانیم تا دریابیم که بر ساخت‌های باختری شرق تا به اندازه بسیار، «شرق‌شناسانه» هم هست. شاعر سرشناس آلمانی، گوته، که از میان بسیاری چیزها، علاقه وافری هم به فرهنگ‌های

اسلامی داشت، اشعار حافظ را به طرزی کارآمد در دیوان غربی - شرقی خود (۱۸۱۹) بازنویسی کرد. بخشی از این کارآمدی به سبب ادراکی بود که گوته از شعر غنایی داشت که بی شک، شعر غنایی، ژانری فارسی و مبتنی بر ترجمه‌های ویلیام جونز از شعر فارسی در اواخر سده هجدهم بود: در دیوان گوته، ۴۳ بار به واژه ترانه اشاره شده است. ادوارد فیتزجرالد این ادراک از گرایش شعر فارسی به تغزل را در ترجمه بسیار موفق - گرچه از حیث فقه اللغوی بحث برانگیز - خود از رباعیات خیام (۱۸۵۹) دوچندان غنا و استحکام بخشیده است. این ترجمه متعاقباً به چندین زبان دیگر ترجمه شده است. همچنین، حماسه شاهنامه نیز در خلال سده نوزدهم به چندین زبان اروپایی ترجمه شد، اگر نگوییم که به بهانه بازچاپ مینیاتورهای مجلل و شاهوار آن بوده است. خلاصه اینکه، پارس و پارسیان هیچ‌گاه برای مخاطب غربی، جذابیت سحرانگیز خود را از دست نداده‌اند.

نکته کاملاً پرواضح این است که این جذابیت به فاصله‌ای که خواننده و فرهنگ ایرانی میان خود و هنجارها و رسم‌ورسوم اروپایی انداخته، بستگی دارد. باین حال، پیش‌فرض این جذابیت، امکان زمینه‌ای مشترک از ویژگی‌ها و ژانرهای مشترک - از قبیل شعر غنایی - را فراهم می‌آورد؛ ویژگی‌ها و ژانرهایی که خوانندگان فرهنگ‌های مختلف می‌توانند آنها را بشناسند و از آنها لذت ببرند. ادبیات تطبیقی با همه پیش‌پنداشت‌ها و پیش‌شروطی که دارد، با همه گرایشی که به ادعاهای ملی و منطقه‌ای اولویت و برتر بودن دارد، نمی‌تواند جدا از قبض و بسط شباهت و تمایز عمل کند. این کتاب موجز و مختصر را بر مبنای چنین زمینه مشترک و تطبیقی است که به خوانندگان فارسی تقدیم می‌کنم.

بن‌هاچینسون (سوم ژوئن ۲۰۲۱، دانشگاه کنت، کنت - انگلستان)

مقدمه مترجم

بیش از دو سده است که از عمر رشته ادبیات تطبیقی یا دقیق‌تر، مطالعات تطبیقی ادبیات یا ادب‌پژوهی تطبیقی می‌گذرد. در این دو سده، این رشته، فرازونشیب‌های بسیاری را پشت سر گذاشته، ملایمت‌ها و ناملایمت‌های بسیار دیده، گاه به میل و گاه، با بی‌میلی با برخی رشته‌های هم‌جوار و ناهم‌جوار پیوند یافته و بسته به دوره و زمانه خاص، به القاب و برجسب‌های گوناگون نامبردار شده؛ اما، همواره جوهره خود را که تطبیق و تطبیق‌گری آثار ادبی بوده، حفظ کرده است. اکنون، در آغازین دهه‌های هزاره سوم، این رشته، پویا و پُرشور و حال، در جای خود استوار مانده و همچنان چشم به افق‌های تازه اندیشگانی دوخته و چشم‌اندازی روشن را گرچه شاید با عناوینی جذاب‌تر، برای آینده خود متصور شده است: ادبیات جهانی یا آنچه کازانووا آن را «جمهوری جهانی ادبیات» نامیده است.

تاکنون کتاب‌های بسیاری عمدتاً به زبان فرانسوی، انگلیسی، و آلمانی به نگارش درآمده، مقاله‌های بسیاری در مجلات با چندین دهه عمر انتشار یافته و چندین گلچین ادبی، جستارهای مرتبط با ادبیات تطبیقی و حوزه‌های مرتبط به آن را در خود جای داده است. اشاره به این کتاب‌ها، مقاله‌ها و گلچین‌ها در این کتاب مختصر و موجز

نمی‌گنجد و فقط همین بس که اشاره کنیم تا پایان هزاره دوم، به ویژه از میانه سده بیستم، سیر توجه به مطالعات تطبیقی ادبیات رو به فزونی بوده است. اگر بخواهیم از مفاهیم این کتاب استفاده کرده باشیم، «برآمدن مدرنیسم در دهه‌های اولیه سده بیستم، توجه نویافته به وجوه بین‌المللی در ادبیات و نقد ادبی را نوید می‌داد، ... و ادبیات تطبیقی هم به ناگزیر به این وجوه پرداخت و از آنها سخن گفت». با این حال، پرسش اینجاست که چرا با اینکه مدرنیسم، فراگیری بین‌المللی داشت، ادبیات تطبیقی نتوانست آن چنان که سزد، بپوید و ببالد. هاجینسون این ناپویایی ادبیات تطبیقی را به دو سیه‌چاله بزرگ یعنی جنگ جهانی اول و دوم منوط می‌داند «که تلاش‌های حساب‌شده‌تر در تبادل بین‌المللی را به درون خود بلعید». هاجینسون رویکردهای عمده به ادبیات تطبیقی را در این دوره به دو روش‌شناسی حزب چپ‌گرا و حزب راست‌گرا، یعنی به نگاه‌های ترقی‌خواهانه و محافظه‌کارانه به میراث ادبی اروپایی تقسیم‌بندی می‌کند: «نگاه چپ‌گرایانه با مباحث سوسیالیستی خود درباره رابطه دقیق میان زیبایی‌شناسی و سیاست، در اصل از اروپای شرقی سر برآورد. متفکرانی به ناهمگونی فرم‌نگرهای روسی و چکی از یک سو و نظریه‌پردازان ژانر مثل جورج لوکاج و میخائیل باختین از دیگر سو، همگی به راه‌ورسم دگرشونده خود، کوشیدند که میراث مارکسیستی نقد ادبی سیاست‌زده را استمرار ببخشند».

در فاصله شکل‌گیری این دو حزب و به ویژه در فاصله جنگ جهانی، چند اندیشمند برای اتحاد اروپای تکه‌تکه شده تلاش می‌کنند که هاجینسون به ویژه به سه چهره اشاره می‌کند: ارنست رابرت کورتیوس (۱۸۸۶-۱۹۵۶)، لئو اسپیتزر (۱۸۸۷-۱۹۶۰) و اریخ آئورباخ (۱۸۹۲-۱۹۵۷). هاجینسون معتقد است این سه ناقد «نسل طلایی» ادبیات تطبیقی به شمار می‌آیند. کورتیوس به سال ۱۹۴۸، کتاب ادبیات اروپایی و قرون وسطای لاتین را تألیف می‌کند که یکی از چند کتاب ماندگار رشته ادبیات تطبیقی است. اسپیتزر «خطوط کلی روش‌شناسی خود را ذیل مفهوم «حلقه فقه‌الغوی» ترسیم می‌کند»؛ آئورباخ «در مجموعه خوانش‌های تنگاتنگی» که در کتاب محاکات: بازنمایی واقعیت در ادبیات غرب (۱۹۴۶) «از هومر تا وولف به دست می‌دهد، بحث خود را از ارائه گزارش درباره تاریخ

ادبیات غرب شروع می‌کند و در این گزارش، از دادوستدهای دائمی میان سبک‌های عالی و دانی و سطوح دگرگون‌شونده رئالیسم، سخن می‌گوید». هاجینسون سپس از رنه ولک یاد می‌کند که به طرز آلمان خواهانه در مقاله‌ای با عنوان «بحران ادبیات تطبیقی» (۱۹۵۹) از حذف صفت «تطبیقی» یاد می‌کند. هاجینسون می‌نویسد «درک جامعی که ولک از رشته ادبیات تطبیقی ارائه می‌کند، به جریانی شکل می‌دهد که گاه آن را «مکتب آمریکایی» ادبیات تطبیقی می‌نامند که از حیث نظری، رونوشتی تعدیل‌یافته از رشته ادبیات تطبیقی است که امروز همچنان پویا و سرزنده است».

هاجینسون در فصل چهارم کتاب خود چندین رشته مرتبط با ادبیات تطبیقی را بررسی و تحلیل می‌کند و ارتباط اندام‌وار آنها را با رشته ادبیات تطبیقی وامی‌کاود؛ نقد و نظریه ادبی، مطالعات فرهنگی، پسااستعمارگرایی، ادبیات جهان، مطالعات جهان و مطالعات دریافت و پذیرش. در نهایت، هاجینسون در فصل پنجم از دو نوع آینده‌نگری ادبیات تطبیقی یاد می‌کند: تعلیم امر سیاسی و تعلیم امر زیبایی‌شناسیک. هاجینسون درباره آینده ادبیات تطبیقی در سده بیست و یکم می‌نویسد: «بررسی تطبیقی ادبیات در سده بیست و یکم، دروکردن موهبت‌هایی است که از همه این بحث‌و جدل‌های تا به امروز نصیب ادبیات تطبیقی شده است ... اگر ادبیات تطبیقی تا پیش از این ما را به گردابی چنین هایل، گرفتار کرده بود، اکنون جانانه می‌کوشد که ما را از این گرداب هایل‌رهایی بخشد» و آن وجه تعیین‌کننده که ما را از گردابی چنین هایل‌رهایی می‌بخشد، مفهوم فراخ‌پیکر ادبیات جهان است.

سخنی درباره ترجمه^۱

واقعیت این است که ترجمه هر کتاب، خود نوعی روایت است؛ روایتی مثل همه روایت‌های متعارف با آغاز، میانه و فرجامی. ترجمه این کتاب، درست در روزهای پایانی

۱. مترجم برای عنوان فرعی این کتاب - a very short introduction - معادل «موجز و مختصر» را پیشنهاد کرده است، اما چون ناشر محترم برخی کتاب‌های این مجموعه را با عنوان «درآمدی خیلی کوتاه» منتشر کرده است، به ناگزیر مترجم هم همین عنوان را برگزیده است.

اسفند ۱۳۹۹ و در اوج نگرانی‌ها و امیدهای مرتبط با شیوع و درمان بیماری کووید-۱۹ و در ایام چله‌نشینی به اجبار خانگی، آغاز گردید. صفحات آغازین در روزهای پایانی سال و صدا البته پایان قرن چهاردهم شمسی آغاز گردید و با شروع سال نو، برنامه ترجمه مرتب‌تر دنبال شد. روال اصلی این بود که کار ترجمه معمولاً از بعد از ظهر آغاز می‌شد که تا نیمه‌های شب و گاه، تا سحرگاه ادامه می‌یافت و پس از استراحت، دوباره در عصر روز بعد و پس از بازخوانی صفحات ترجمه‌شده، از سر گرفته می‌شد. این روند دقیقاً تا پایان تعطیلات نوروزی ادامه داشت. آن‌گاه، با شروع تدریس مجازی، روند ترجمه تغییر کرد و کار ترجمه به اجبار پس از امور مرتبط با تدریس مجازی آغاز می‌شد. البته، کار ترجمه و تدریس هم‌زمان، کاری نه‌چندان خوشایند است؛ چون، ترجمه فراغ‌بالی می‌خواهد که تدریس آن را فراهم نمی‌کند. از دیگر سو، راه‌گزینی هم از تدریس مجازی نبود و می‌باید وظایف خواسته‌شده، به دقت دنبال می‌شد. خوشبختانه، ترجمه کتاب، با شروع تدریس از نیمه گذشته بود و از این نظر، جای نگرانی نبود از اینکه، ترجمه طبق برنامه تمام نشود. باری تا دو هفته، تدریس و ترجمه به موازات هم پیش رفتند تا اینکه، ترجمه طبق برنامه به پایان رسید. با پایان ترجمه، کار بازخوانی و بازنگری در ترجمه و افزودن پانوشت‌ها و حک و اصلاح اشتباهات تایپی و مفهومی آغاز شد که بسیار راه‌گشا بود. در نهایت، ترجمه پس از دو بار بازخوانی و بازنگری کلی و جزئی، در نیمه اول اردیبهشت ۱۴۰۰ به سرانجام رسید.

بگذارید اعتراف کنم که این کتاب، در سایه بیم‌ها و امیدهای ایام شیوع بیماری کووید-۱۹ شروع شد و پایان گرفت. با اینکه، به شدت تلاش می‌کردم تمام پروتکل‌های بهداشتی مرتبط با این بیماری فراموش نشود، کار ترجمه روزانه - و البته عمدتاً شبانه! - را به پایان می‌بردم و هیچ امید نبود که فردا روز در جرگه بیماران مبتلا به این ویروس نباشم. تلاش می‌کردم خودم را تا حد امکان از اخبار ناگوار دور نگه دارم؛ اما مگر می‌شد نگران نبود وقتی آمار مرگ و میر هم‌وطنان هر روز فزونی می‌یافت؛ مگر می‌شد ذهن را از دغدغه‌هایی که مردمان از این بیماری داشتند، رهایی بخشید. بسیار دوست‌تر می‌داشتم که کار ترجمه می‌توانست باری از دوش مردمانم بردارد که البته، بر نداشت. اما

اگر وظیفه ادبیات تطبیقی را نوعی تلاش برای تعامل جهانی در نظر بگیریم، شاید کار و کوششی که با همت کلی جهانیان در راه ساخت واکسن برای این بیماری انجام گرفت، بخشی از همان رسالتی باشد که رشته ادبیات تطبیقی باید بدان ملتزم باشد و زمینه را برای نیل به نوعی همبستگی و اتحاد جهانی ابنای بشر - فارغ از دین و مذهب و آیین و مرام و مسلک و رنگ و نژاد - فراهم کند. اگر ترجمه این کتاب که صدالبته با کسب اجازه از نویسنده و ناشر محترم صورت گرفته است، توانسته باشد گامی در این زمینه برداشته باشد، زهی سعادت و نیک فرجامی برای نویسنده و شاید هم همین قلم.

از آنجا که این کتاب قرار است در اصل، درآمدی موجز و مختصر باشد، نخواستم با افزودن پانوشته‌های مطول، بر حجم کتاب بیفزایم. با این حال، کوشیدم از یک سو، معادل‌های واژگان و اصطلاحات تخصصی را در پانوشته ذکر کنم و از دیگر سو، در گاه ضرورت، واژگان و اصطلاحات کم‌آشنا تر را به اختصار توضیح دهم.

در طول ترجمه این کتاب مثل سایر ترجمه‌ها، از همیاری‌ها و مراقبت‌های کسان بسیار یاری گرفته‌ام. در وهله نخست، لطف خداوند را شاکرم که توان داد ترجمه‌ای دیگر را به پایان ببرم. دوم، خانواده که به‌ویژه در این ایام پُرترس و لرز، زمینه مساعد و آرامش خاطر ذهنی را برای امر ترجمه فراهم کرد. اگر بپذیریم که ادبیات تطبیقی، کاری گروهی است، شاید ترجمه آثار مرتبط با این رشته هم بی‌نیاز به همکاری دوستان نباشد. در میانه بیم‌ها و امیدها و پاره‌های وقت‌وبی‌وقت روزان و شبان، بودند دوستان و همکارانی که از هیچ مشورتی دریغ نکردند و مشکلات و گرفت‌وگیرهای کور ترجمه را همیاری این عزیزان برطرف می‌کرد. بدون ترتیب، یاد می‌کنم از لطف همکاران و دوستان: بن‌هاچینسون، سید محمد حسینی، احسان مهری، حمیدرضا شعیری، ابراهیم محمدی، زهره دایی‌زاده و محسن فخری. در این میان البته، خانم سمیه رضایی که از دانشجویان بسیار کوشاست، یک‌بار ترجمه را تمام و کمال با متن اصلی تطبیق داد و به‌ویژه به برخی جا افتادگی‌ها اشاره کرد که از ایشان هم صمیمانه تشکر می‌کنم. صدالبته، مسئولیت هرگونه قصور و کوتاهی بر دوش من است!

فصل اول: استعاره‌های خوانش ادبیات تطبیقی

در این تصویر لکه جوهر چه می‌بینید؟ برخی آن را تکه‌بری انتزاعی می‌بینند؛ برخی می‌پندارند نقابی ترسناک است؛ برخی آن را فضایی آکنده از معنا در نظر می‌آورند؛ برخی به خطوط گرداگرد تصویر توجه می‌کنند. به احتمال، همگی قبول داریم دو بخش تصویر، متقارن است؛ اما، گذشته از این، ذهن‌های ما اطلاعات را به طرز دگرگونه پردازش می‌کند و تداعی‌ها و پیش‌فرض‌ها - و ترس‌ها و امیدها - را به ابژه‌ای متغیر و نامشخص تصویرسازی می‌کند. به دیگر سخن، تصویر همان‌گونه جلوه می‌کند که مشاهده‌گر می‌بیند و می‌پندارد (تصویر ۱).



تصویر ۱: کزخوانی ادبیات: آزمون رورشاخ

آزمون تصویر لکه جوهر هرمان رورشاخ^۱ که آزمونی تأثرگرا محسوب می‌شود، مقایسه‌ای راه‌گشا برای ادبیات تطبیقی در اختیارمان می‌گذارد. ادبیات تطبیقی که بررسی دوسویه دست‌کم دو گونه نوشتار تعریف می‌شود، هم طبیعی‌ترین و هم

۱. Hermann Rorschach (1884-1922): آزمون رورشاخ که با نام‌های آزمون رورشاخ، آزمون لکه رورشاخ، تکنیک رورشاخ یا آزمون لکه نیز نامیده می‌شود، نوعی آزمون روانی فرافکن است که در آن افراد تحت معاینه، تلقی خودشان را از لکه‌های عجیب و غریب جوهر می‌گویند و بر اساس این تفسیر و تلقی روان‌شناس نوع شخصیت یا عملکرد احساسی فرد یا حتی اختلالات ذهنی‌اش را تشخیص می‌دهد. (منبع: ویکی‌پدیا، ذیل همین عنوان با تغییرات) م.

برساختنی‌ترین کنش ذهنی به شمار می‌آید. وقتی می‌کوشیم متن یا سنتی را ادراک و استنباط کنیم، به‌طور شهودی آن متن یا سنت را با متن یا سنتی دیگر مقایسه می‌کنیم. در واقع، یک سمت ابژه، سمت دیگر را آیینگی می‌کند یا شکل می‌دهد (حال، اگر نیمی از تصویر [در آزمون رورشاخ] را ببوشانیم، خیلی سریع، آن تصویر شکل ساختاری خود را از دست می‌دهد)^۱. تازه، در مقایسه‌ای که انجام می‌دهیم، مجموعه‌ای از پیش‌انگاره‌های سیاسی، تاریخی و فرهنگی را نیز دخالت می‌دهیم و برای خلق معنا در فرایند مقایسه، سازوکاری ادراکی را به خدمت می‌گیریم. اگر متنی برای درک متنی دیگر استفاده کنیم - مثلاً نمایشنامه طوفان اثر شکسپیر را در راستای مقاله «در باب آدم‌خواران» اثر [میشل] مونتنی^۲ بخوانیم، یا شعر چینی عصر امپراطوری تانگ را با شعر اروپایی عصر مدرن مقایسه کنیم - در واقع، علائق و معارف خودمان را بروز داده‌ایم؛ حتی اگر فقط باورمان همین باشد که بافتارمند کردن علائق و معارف شخصی، خود امری واجد معناست. در روش‌شناسی مقایسه، تصریح می‌کنند که خوانش ادبیات، کژخوانی ادبیات^۳ هم محسوب می‌شود.

گذشته از همه این‌ها، حیات آثار ادبی از رهگذر مقایسه حاصل می‌آید. از نمایش‌های باستان گرفته تا رمان‌های مدرن، از حماسه‌های شرقی گرفته تا آثار کلاسیک غربی، از هیچ متنی در تاریخ نمی‌توان نشانی سراغ گرفت که به‌واقع، خود-بسنده باشد. خواندن و نوشتن، در بطن چارچوبی آکنده از شخصیت‌ها، قراردادهای، پی‌رنگ‌ها و اصول و مبانی فراهم می‌گردد. اینکه چگونه اثری ادبی را درک می‌کنیم، بستگی به این دارد که چگونه دیگر اثر ادبی را درک می‌کنیم. هرچه بیشتر بدانیم، بیشتر به بافتار متوسل می‌شویم؛ هرچه بیشتر فراگیریم، بیشتر دست به مقایسه می‌زنیم. دانش، خود از رهگذر

۱. همین اتفاق نیز در ادبیات تطبیقی رخ می‌دهد؛ بی‌توجهی به یک سویه ادبیات تطبیقی، سویه دیگر را نیز مخدوش می‌کند. م.

۲. M. Montaigne: مونتنی در این مقاله، جشن‌های قبیله‌ای برزیلی را بررسی می‌کند. افراد این قبیله در جشن‌های خود اعضای بدن دشمن را می‌خورند. مونتنی این نوع آدم‌خواری را از منظر نسبیت فرهنگی با بربریت اروپا در سده شانزدهم مقایسه می‌کند. م.

قیاس حاصل می‌آید. مقایسه، فراتر از چگونه خواندن و چگونه نوشتن، با شیوه‌های اندیشیدن ما در پیوند است.

مقایسه نه فقط ادبیات تطبیقی را در شمار دل‌خواستنی‌ترین رشته‌های اندیشگانی قرار می‌دهد؛ بلکه کلیت کارکرد آن را نیز به پرسش می‌کشاند؛ به قول جورج اشتاینر که از تأثیرگذارترین تطبیق‌گران معاصر است، اگر فرض بگیریم «خواندن، مقایسه کردن باشد»، در واقع شاید دیگر نیازی نباشد چشم‌انداز آن را به منطقه‌ای امن و مصون محدود کنیم؛ چون مقایسه کاری است که هرروزه خود آن را انجام می‌دهیم. به زبانی ساده، آن نیرو و توان نهفته در ادبیات تطبیقی چه فرقی با نیرو و توان نهفته در ادبیات همگانی دارد؟ برای آنکه به این پرسش پاسخ دهیم، باید به عملکرد، تاریخچه، و نظریه رشته ادبیات تطبیقی نقب بزنیم.

چرا و در واقع، چگونه می‌توان تطبیق‌گر/سنجشگر^۱ از کار درآمد؟ من شخصاً ابتدا به خود زبان‌ها میل و علاقه پیدا کردم؛ بعد، مجذوب ادبیات مکتوب این زبان‌ها شدم. سپس، تمایل یافتم به اینکه چگونه این آثار را به هم پیوند بزنم. آن لحظه که خطوط ارتباطی میان آثار را بتوانیم در قالب الگو مطرح کنیم، لحظه‌ای است که ادبیات حقیقتاً ماهیت تطبیقی پیدا می‌کند و همین نوع ادبیات است که جذاب‌ترین کنش اندیشگانی بشر محسوب می‌شود. ردیابی سیر تحول رمان از سروانتس تا ایتالو کالوینو و مطالعه تاریخچه غزل‌واره از پترارک تا پوشکین، سیروسیاحت در میان انبوهی از منظومه‌های بزرگ‌تر و تروتازه‌تر است که از رهگذر لذت‌جویی حاصل از مراوده‌های میان‌فرهنگی پدید آمده است. هرکس که بالفطره جست‌وجوگر باشد، چه زبان خارجی بداند چه نداند، می‌تواند از این سرخوشی ذهنی سخن بگوید. جست‌وجوگری، داشتن ذهن باز و سودای روشنگرانه؛ این‌ها باید آنچه برای تطبیق از ضروریاتند.

سویا میل به تطبیق‌گری، فقط پای برخی غرایز دیگر نیز در میان است که در اصل از

۱. compartist: به نظر می‌رسد سنجشگری معادل کارآمدتری برای تطبیق‌گری باشد؛ چه سنجیدن، تطبیق را هم در خود دارد. در واقع، لازمه تطبیق سنجش دقیق دو متن از رهگذر انطباق است. از این رو، من در سرتاسر ترجمه از هر دو معادل بهره گرفته‌ام. م.

آن بشوند. از همان اولین بارقه‌های خودآگاهی، خودمان را به فراست در ارتباط با دیگران ادراک می‌کنیم؛ عقل‌رس‌تر که می‌شویم، سیر تکاملی خودمان را از مقایسه با دیگران رصد می‌کنیم و حسگرهای ردیابی وجوه شباهت و تفاوت را ظرافتمندانه تنظیم می‌کنیم. تطبیق‌گری انواع مختلف دارد - همدلی عاطفی، حسادت، تدافع، تمایز - اما، همیشه این تطبیق‌گری به درک تکرر وابسته است، به اذعان به اینکه (چه با اکراه، چه با میل) همیشه به چند طریق می‌توان حیات داشت و همیشه به چند طریق می‌توان عمل کرد. فرامی‌گیریم که چگونه از خود برگذریم و درگذریم!

وجوه محققانه تطبیق‌گری از همین سائق روانی بنیادین بهره می‌گیرد و بی‌هیچ حب و بغض، بدان شکوه می‌بخشد. با این حال، بافتار مشاهده‌گر، نقطه ارجاع بنیادین محسوب می‌شود؛ ادبیات تطبیقی ممکن است سودای عینیت «رشته‌ای» علمی را در سر پیروراند؛ اما در عمل، عمیقاً محصور پیش‌داوری‌ها و حدود و ثغورهای خود است. واقع این است که چیزی در معنای منفرد و عینی به اسم ادبیات تطبیقی در اختیار نداریم؛ گرچه در مقدمه همین کتاب نشان دادیم که ادبیات تطبیقی را می‌توان رشته‌ای ضد-شهودی هم محسوب کرد. هرچند به نظر می‌رسد نگره «ادبیات» مسئله‌ساز باشد - و خواهیم دید که این نگره بسیار بحث‌انگیز نیز خواهد بود - صفت «تطبیقی» جز این نشان نمی‌دهد که فقط با چه رویکردی می‌توانیم به این نوع ادبیات نزدیک شویم. تقریباً هر تطبیق‌گر به شیوه خاص خود می‌داند چه چیز را چگونه باید تطبیق‌گری کند؛ و تقریباً هر تطبیق‌گر، مجموعه اولویت‌های خود را دارد. یگانه توافق فقط بر سر این است که اصطلاح «ادبیات تطبیقی»، ذاتاً ناستوار است. ما نیز مثل دولتمردان دموکراسی، آن وجوه از تطبیق‌گری را که شایسته‌انیم، اختیار می‌کنیم.

همین ناستواری ذاتی است که ماهیت ادبیات تطبیقی را تشکیل می‌دهد. هم معنا و هم روش‌شناسی ادبیات تطبیقی به قواعد ثابت اما تغییریابنده، به مناسبات تازه اما حکم‌واصلاح‌شده، و به روابط متقابلاً غنی‌کننده میان متون و سنن مجزا بستگی دارد. مفاهیمی مانند «ادبیات جهان» یا «چندزبانگی» فقط از متأخرترین نمونه تلاش‌های مستمر برای ثبات بخشیدن به مفهومی است که در ذات و ماهیت خود، ناستوار است.

ادبیات تطبیقی برخلاف حوزه‌های مشخصاً مجزای ادبیات‌های ملی (انگلیسی، فرانسوی، روسی و جز اینها) نه به فهرستی رسمی از متون، بلکه به فهرستی رسمی از رویکرد به متون دسترسی دارد. در یک کلام، ادبیات تطبیقی، نارشته^۱ است و بیشتر خوانشی است که خود را بازتاب^۲ می‌دهد تا اینکه بخواهد ابژه مطالعه باشد یا شاید هم خوانش خود-بازتابگری است که در جست‌وجوی ابژه مطالعه است. اگر این وجه خودبازتابگر، ادبیات تطبیقی را به آزمون رورشاخ شبیه می‌کند، آن را به آینه‌ای برای بازتاب دغدغه‌های روشن‌فکرانه مدرنیته در ارتباط با جهانی‌شدن نیز بدل می‌کند.

روابط بین‌الملل

خب، بالاخره ادبیات تطبیقی چیست؟ همه تطبیق‌گران در زندگی کاری خود اگر نه همیشه، بلکه هرازچندگاه، این پرسش را خواهند شنید. خوانندگان بلندهمت که می‌خواهند بر آسمان‌ها سر بسایند، از شنیدن نام ادبیات تطبیقی عموماً به شوق می‌آیند؛ اما از معنای تلویحی این عبارت خبر ندارند و به چند دلیل حق‌به‌جانب آنهاست؛ حتی خبرگان نیز بر سر این عبارت با هم اجماع نظر ندارند؛ گاه، آن را در زبان فرانسوی، تطبیق یافته^۳؛ در آلمانی، تطبیق‌کننده^۴، و در انگلیسی، تطبیقی^۵ می‌نامند؛ اگر فقط خواسته باشیم به سه زبان اشاره بکنیم. در زبان فرانسوی، وجه وصفی گذشته نشان می‌دهد که فرایند تطبیق صورت گرفته است؛ در آلمانی، وجه استمرار از فرایند امر تطبیق خبر می‌دهد، و در انگلیسی، صفت تطبیقی مرز میان ابژه و مشاهده‌گر را مخدوش می‌کند (آیا ادبیات است که تطبیقی است یا رویکرد به ادبیات؟). خود عبارت ادبیات تطبیقی را اگر به دیده تطبیقی بنگریم، جعبه پاندورایی از تمایزهای فرهنگی را برابر دیدگانمان برمی‌گشاید.

خلاصه بگویم. همه بحث این است: بررسی تطبیقی ادبیات، یعنی درک این نکته که اگر گامی فراتر از افق سنت فردی خودمان برداریم، چه اندازه می‌توانیم از فرایند

1. interdisciplinary

2. self-reflexive

3. compared

4. comparing

5. comparative